

### متن پرسش

سلام علیکم: استاد در مبحث معرفت شناسی در مسئله مطابقت بدیهیات اولیه با واقع جوابی که داده می‌شود آن است که: مفاهیم به کار رفته در اینها برگرفته از علم حضوری هستند. مثل هر معلولی احتیاج به علت دارد. آیا علم به خود این مسئله نیز که اثبات می‌شود برگرفته از علم حضوری اند، علم حصولی نیست؟ آیا دور باطل نمی‌شود؟ یا وقتی می‌گویند در قضیه هر معلول محتاج علت است با تحلیل مفهوم معلول این نتیجه می‌رسیم معلول موجودی است که نیاز به علت دارد و این از طریق علم حضوری یافت می‌شود پس با عالم خارج مطابقت دارد اگر سوال کنند که آنچه با علم حضوری یافت می‌شود شخصی است (وابستگی اراده به نفس) چگونه آن را تعمیم می‌دهیم؟ و در جواب گفته شود که از آن جهت که هر چیزی جز در مواردی که با علم حضوری مصداق بودن آن برای معلول ثابت است با برهان عقلی یافت شود که مصداق معلول است آن را تعمیم می‌دهیم. آیا این نیز خود علم حصولی نیست و دوباره دور باطل نیست؟ چگونه مسئله حل می‌شود؟ با تشکر

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحث آن مفصل است. آری! انسان ابتدا رابطه‌ی علت و معلول را به صورت علم حضوری در بین خود و حالات خود احساس می‌کند و آن را به امور بیرونی تعمیم می‌دهد. در این مورد نکاتی در جزوه‌ی «فلسفه‌ی غرب» در رابطه با نظر دیوید هیوم نسبت به علیت عرض شده است که عیناً برایتان کپی می‌گردد. موفق باشید

**علیت:** هیوم در راستای گرایش تجربی مسلکی اش که فقط به دریافت های حس و مشاهده و تجربه اعتماد و باور دارد «علیت» یعنی رابطه علت و معلولی بین دو شیء را بالکل مردود می‌داند می‌گوید: در وهله اول می‌بینیم همه اشیایی که علت و معلول به شمار می‌آیند «هم پهلوی» هستند، در حالی که چه بسا شیئی با شیء دیگر «هم پهلوی» باشد ولی علت آن به شمار نیاید و اصلاً به چه دلیل هر چیزی که وجودش آغازی دارد باید علتی هم داشته باشد؟ و چرا نتیجه می‌گیریم چنین علت‌های خاص باید چنین معلول های خاص را داشته باشند. یعنی چرا باید این معلولها را به خدا نسبت دهیم و چرا باید خدا را علت این معلولها بدانیم؟ ما چون بارها به تجربه «هم پهلویی» آتش و گرما را مشاهده کرده ایم یکی را علت و دیگری را معلول می‌دانیم. گویا هیوم فکر کرده است اعتقاد به علت بر اساس تجربه

بوده است و آن هم تجربه حسی. و بعد هم گفته ما فقط «هم پهلویی» را مشاهده و تجربه کرده ایم و نه خود علیت را. و چون علیت را مشاهده نکرده ایم نمی پذیریم. در حالی که در جواب هیوم باید گفت: اولاً؛ اصل علیت يك اصل عقلی است که از حقایق عینی نشأت گرفته است، مثل حرکت و قانون علیت قضیه ای عقلی و علمی حصولی است که از علم حضوری نفس به افعال خودش به دست آمده است. یعنی نفس اموری مثل اراده را در خودش به علم حضوری می یابد که سنخ وجود آن «تعلقی» یعنی قائم به غیر است، و نفس به آن وجود می دهد، ولی وجود نفس بستگی به آن اراده ندارد و پس از علم حضوری به رابطه ای که بین نفس و فعل آن محقق است، عقل این رابطه را تحلیل می کند و خصوصیات مصداق را ملغی کرده و ماهیت نفس و ماهیت اراده و زمان و مکان آن اراده را کنار می گذارد و تنها به سنخ وجود نفس و اراده اش نظر می کند و به حکم کلی علّیت می رسد که بر تمام مصداقهای علت و معلول صادق است که یکی عین نیاز به دیگری است و اولی علت است و دومی معلول. یعنی بر عکس ادعای هیوم علیت از طریق مشاهده و تجربه مادی به دست نیامد که صرفاً «هم پهلویی» تجربه شده باشد، بلکه در تجربه صرفاً مصداقهای علیت مطرح می شود و اگر خصوصیات واقعی علت و معلول بر آنها تطبیق کرد به عنوان علت و معلول پذیرفته می شود. ثانیاً علیت يك واقعت عینی است که حس و عقل به وجود آن در عالم محسوس پی می برند و همچنان که حس و تجربه به تنهایی از حرکت، فقط سکون های متوالی دریافت می کردند، از علیت هم حس و تجربه به تنهایی فقط «هم پهلویی» و «تقارن بین دو شیء» را دریافت می کنند و نه همه واقعیت علیت را هیوم بر اساس همان گرایش تجربی خود که تنها می خواهد آنچه را که مشاهده و تجربه می کند بپذیرد می گوید: اصلاً به چه دلیل هر چیزی که وجودش آغازی دارد باید علتی داشته باشد؟ یعنی چون علت را در کنار این پدیده که وجودش آغازی دارد نمی یابیم، نمی پذیریم که آن پدیده نیاز به علت دارد در حالی که اگر وجودش آغاز دارد، یعنی عین بودن نیست، و بودنش از خودش نیست، چرا که اگر بودنش و وجودش از خودش بود باید بی آغاز موجود باشد در حالی که آغاز دارد یعنی وجودش ذاتاً وابسته به غیر است و عقل نمی پذیرد وجودی که ذاتاً وجودش وابسته به غیر است بدون علت باشد. می گوید: ما چون به تجربه و مشاهده نیافته ایم که هرچیز که آغاز به بودن می گذارد علتی دارد. پس این يك باور است و چون بنا است زندگی انسانها امکان پذیر باشد باید به این باورها اعتماد کرد. یعنی خود هیوم هم در زندگی به صرف دریافت های حسی نمی تواند زندگی کند، ولی به جای اینکه بگوید به كمك استعدادی دیگر به نام عقل متوجه علیت می شویم و زندگی بر اساس اعتماد به علیت يك زندگی عقلانی است می گوید اعتقاد به وجود علت يك باور است.